

بازی با کارت طالبان و رهیافتی برای بحران افغانستان

افغانستان، دردمندانه و سوگوارانه، امروز به میدان رقابت های پنهان و آشکار قدرت های جهانی و منطقه یی، کارزار کشاکش های سرویس های اطلاعاتی کشورهای گوناگون و گروه های رنگارنگ داخلی مبدل گردیده است. چنان که می توان گفت که بزرگترین نبرد استخباراتی جهان در آن روان است. مساله افغانستان یک مساله سه بُعدی است:

1- در بُعد جهانی، ایالات متحده و هم پیمانان آن در ناتو، با روسیه و چین و در یک سخن ناتو با سازمان همکاری شانگهای، در افغانستان رویاروی هم قرار دارند.

2- در بُعد منطقه یی، هند و پاکستان از یک سو، و ایران و عربستان از سوی دیگر در این کشور درگیر زور آزمایی سیاسی و اطلاعاتی فرساینده دیرپا اند.

3- در بُعد داخلی، در کل رویارویی ها آشکار و پنهان میان شمالیان (احزاب و گروه هایی چون جمعیت اسلامی، شورای نظار، شاخه های وحدت اسلامی، حرکت اسلامی، جنبش ملی اسلامی و بازماندگان گروه های چپی گذشته....) و جنوبیان (ناسیونالیست های تند رو حاکم بر کابل، جنبش طالبان و احزاب اسلامگرای پشتون تبار) به رغم باز آرایي ها و چهره آرایي های جدید سیاسی و کشاکش های درونی میان گروه ها و احزاب هر دو جانب روان است.¹

¹ با این حال، در اردوگاه جنوبیان، اسلامگرایان تند رو مانند جنبش طالبان و احزاب بنیادگرایی چون حزب اسلامی و گروه حقانی، با ناسیونالیست های تندرو پشتون حاکم بر کابل در کشاکش پیوسته اند. همین گونه در اردوگاه شمالیان، کشاکش ها و همچشمی هایی میان گروه های گوناگون روان است که جبهه گیری های انتخابات ریاست جمهوری در سال گذشته میلادی به روشنی درزهای موجود در میان شمالیان را به گونه برجسته یی به نمایش گذاشت.

آن چه مرتبط به **کشاکش های جهانی** می گردد، روشن است تا زمانی که ناتو و شانگهای به تفاهم (کانسنسوس) فراگیر در قبال امنیت جهانی و نظم نوین جهانشمول و تقسیم عادلانه منابع انرژی و گستره های نفوذ دست نیابند، درگیری ها و بحران های منطقه یی از جمله بحران افغانستان را پایانی نخواهد بود.

از همین رو، مادامی که ناتو و شانگهای در قبال مساله افغانستان به تفاهم دست نیابند و استاتوس **بیطرفی** افغانستان طی یک کنفرانس بین المللی زیر نظر سازمان ملل تثبیت نشود، و ناتو به انحصار خود در مبارزه با دهشت افگنی و مواد مخدر و روند دمکراتیزاسیون در افغانستان پایان نبخشد و پای شانگهای (مخصوصا روسیه، چین و ایران) را به گونه جدی به حل مسایل افغانستان نکشاند، دشوار خواهد بود مشکل افغانستان حل گردد. مشکل افغانستان تنها در فارمات همکاری ناتو- شانگهای قابل حل است و این هنگامی ممکن است که کانسپت نوین و گلوبالی برای امنیت جهانی مطرح گردد و این مهم در صورتی می تواند عملی باشد که امریکا نظم نوین **جهان چند قطبی**² را به عنوان یک واقعیت بپذیرد و از استراتژی های موهوم و بلندپروازانه که از اشغال افغانستان و عراق آغاز شده و به تلاش برای بر اندازی رژیم ها در کشورهای پاکستان، ایران و ترکیه ادامه یافته و در سر انجام به تسلط بر کشورهای آسیای میانه و قفقاز و تجزیه روسیه و جدا ساختن سایبریا از پیکر روسیه پایان خواهد یافت، دست بکشد.

هر چند هم، ائتلاف های تاکتیکی و موقتی هر چندگاهی میان گروه ها و احزاب شمالی و جنوبی در مقاطعی صورت می پذیرد، مگر پایدار نیست و از پیوند ارگانیک برخوردار نمی باشد و بسیار شکننده است.

². تا جایی هم تداوم بحران در افغانستان ناشی از این است که کنون جهان در کل در یک دوره گذار و انتقال به سر می برد. جهان دو قطبی فرو پاشیده است و روشن است قواعد بازی در آن هم رنگ باخته است و هنوز جهان نو چند قطبی به گونه نهایی شکل نیافته است و روشن است هنوز قواعد تازه بازی برای چنین جهانی تدوین نشده و نهادینه نگردیده است.

دست کم، مادامی که امریکا نتواند با پارتنرهای اروپایی خود در پیمان ترانس اتلانتیک (که به شدت از تاراج یک جانبه منابع نفتی عراق از سوی کمپانی های امریکایی خشمگین هستند)، در قبال مسایل گلوبال و ریگیونال به توافق و تفاهم نرسد، نباید امید چندانی به بهبود وضع در افغانستان داشت. کنون چنین بر می آید که افزایش پسلگد اختلافات و چالش ها میان امریکا و اروپا از یک سو، امریکا و چین از سوی دیگر، امریکا و روسیه، امریکا و پاکستان، امریکا و ایران، امریکا ترکیه و امریکا و سرانجام کشورهای عربی (هر چند هم به گونه پنهانی) تاثیر منفی یی بر رخدادهای افغانستان و تحول اوضاع در این کشور و منطقه در کل داشته و موجب تیره تر شدن اوضاع و وخامت آن در افغانستان می گردد. چنین بر می آید که مواضع ترکیه، پاکستان، ایران، و کشورهای آسیای میانه در قبال افغانستان در حال نزدیک شدن باشد.

در **بُعد منطقه یی** آن چه مربوط به کشاکش های ایران و اعراب در افغانستان می گردد، مساله به رهبری جهان اسلام و همچشمی های سنتی تاریخی میان دو دبستان «شیعه ایسم» و «وهابیسیم» بر می گردد.

هر چه است، تا زمانی که اعراب نفت و پول دارند، دشوار است تغییری در راهبردهای آن ها در افغانستان و منطقه که معطوف به توسعه بنیادگرایی، تندروی و پخش آیین وهابیسیم با پشتونه دالرهای باد آورده نفتی و روی کار آوردن دولت های وهابی وابسته به عربستان در پاکستان، افغانستان و کشورهای آسیای میانه است و استراتیژی محاصره ایران؛ وارد بیاید.

روشن است محافل و حلقات معلوم الحالی در کشورهای عربی هستند که توانایی تمویل گروه های تند رو وهابی و بنیادگرا از جمله احزاب اسلامگرا و جنبش طالبان را در افغانستان و پاکستان دارند. از این رو، این که شاید جنگ در افغانستان دست کم تا سه - چهار دهه دیگر، مادامی که اعراب نفت دارند، به درازا بکشد، بسیار زیاد است.

مهم ترین مساله برای ایران این است که این کشور از سوی دشمنان آن- امریکا، اسراییل و عربستان از دو سو به محاصره کشانیده شده است و تنش آن با امریکا و اسراییل بر سر مساله هسته یی روز تا روز بیشتر و بیشتر شده می رود. از این رو، طبیعی است که افغانستان باید به کارزار کشاکش های بی پایان ایران و امریکا و اسراییل و ایران و عربستان از سوی دیگر مبدل گردد. روشن است به هر پیمانیه که تنش میان این کشورها بیشتر شود، پسلگد آن تاثیر منفی یی بر اوضاع در افغانستان وارد خواهد کرد و بازتاب خواهد داشت.

ناگفته پیداست که در صورت در گرفتن جنگ میان ایران و امریکا³ سرایت این جنگ به افغانستان و حتا پاکستان ناگزیر خواهد بود.

³. روشن است در اوضاع کنونی، احتمال برخورد نظامی میان امریکا و ایران کم است. چون یورش محدود هوایی بر تاسیسات اتمی ایران به زیان امریکا خواهد انجامید. این کار، پایه های نظام کنونی ایران را در درون کشور استوار تر ساخته و دستاویزی برای ادامه پویایی های اتمی این کشور خواهد داد و وجهه امریکا را در میان مسلمانان در سرتاسر جهان مخدوش ساخته و وضعیت امریکا را در عراق و افغانستان پیچیده تر خواهد ساخت.

از سوی دیگر، حمله گسترده بر ایران، موجب ویرانی این کشور گردیده و در سرانجام به وابستگی بیشتر این کشور که 18 درصد ذخایر گازی جهان را در اختیار دارد، به روسیه و چین خواهد انجامید. چیزی که به هیچ رو به سود امریکا و به ویژه اروپا نیست و اروپا را در آینده به گروگان انرژی رسیه مبدل خواهد گردانید. در حالی که یک ایران نیرومند با روسیه رقابت جدی یی در حوزه های کسپین، قفقاز و آسیای میانه و افغانستان خواهد داشت و در آینده می تواند با روسیه حد اقل در عرصه گازی به رقابت پردازد.

به هر رو، در صورت درگیری جنگ میان امریکا و ایران بازنده اصلی افغانستان خواهد بود. چون از یک سو، با بالا رفتن بهای نفت، افغانستان می تواند با بجران اقتصادی جدی رو به رو شود و از سوی دیگر، امکان حمله متقابل ایران بر پایگاه های بگرام، شیندند (اسفزار) و قندهار می تواند ماموریت امریکایی ها را در مبارزه با تروریزم جدا با مخاطره رو به سازد و خطرناک تر از همه راندن پناهگزینان افغانی از ایران که شمار آن ها به 1-2 میلیون نفر می رسد، می تواند در

کشاکش های سنتی **هند و پاکستان** بر سر افغانستان، یکی دیگر از مهم ترین رقابت های منطقه یی است که پیوسته افغانستان را به میدان بازی های این دو کشور مبدل گردانیده است. **هند** به گونه سنتی از یک دولت ناسیونالیست پشتون در کابل که بر پاکستان ادعای ارضی داشته باشد، پشتیبانی می کند. یعنی در واقع در بازی بر سر افغانستان، با **برگ ناسیونالیسم پشتون** بازی می کند. در مقابل، **پاکستان برای بر اندازی چنین دولتی، با برگ بنیادگرایی و تندروی و رادیکالیسم اسلامی طراز پشتونی (مانند طالبان⁴) بازی می کند.**

افغانستان یک فاجعه انسانی به بار بیاورد و زمینه ساز یک انقلاب اجتماعی گردد.

⁴ از دیدگاه این قلم، طالبان را می توان با توجه به وابستگی آن ها، به چند گروه زیر رده بندی کرد:

یکم- طالبان سیاه (آشتی ناپذیر) :

1- طالبان وابسته به آی. اس. آی پاکستان اعم از پاکستانی و افغانی و از دیگر کشورها- (**شاخه یکم طالبان سیاه**) که تیر پشت جنبش طالبان را می سازند.

2- طالبان وابسته به گروه های تند رو وهابی عرب مانند القاعده (که رهبر آن در افغانستان شخصی به نام مصطفی ابو یزید است) و...- (**شاخه دوم طالبان سیاه**) اعم از افغانستانی و پاکستانی. برای مثال، لشکر طیبه پاکستان در شمار نزدیک ترین گروه ها به القاعده شمرده می رود. این گروه از طالبان در واقع **شاخه افغانی القاعده** اند.

دوم- طالبان خاکستری (آشتی ناپذیر) :

1- طالبان رزمنده و جنگجوی بومی افغانی در گستره مرزی که در واقع جنگجویان اجیر اند (**طالبان خاکستری**).

این دسته از طالبان، هرچند هم در ظاهر با دو گروه یاد شده در بالا پیوندهای تنگاتنگ و ارگانیک ندارند، مگر، با آن هم، با دو گروه بالا همکار اند و زیر تاثیر باوری و اقتصادی و روانی آن ها قرار دارند.

2- گروه های همکار و همسنگر با طالبان که در واقع از بازماندگان مجاهدان پیشین هستند و همکاری آنان با طالبان بیشتر جنبه تاکتیکی دارد مانند رزمندگان وابسته به احزاب و گروه هایی چون حزب اسلامی و گروه حقانی که از دیدگاه ایدئوژیکی هوادار اسلام سیاسی طراز بنیادگرایانه و اخوان المسلمین هستند و با طالبان سیاه از دیدگاه باوری متفاوت هستند (هر چند هم گروه حقانی از دیدگاه ایدئولوژیک با گروه های وهابی بسیار نزدیک است و با آی. اس. آی پیوندهای تنگاتنگی دارد)، با این هم، وابستگی آن ها به خارجی ها ابزاری و مشروط است و

پاکستان که با هند رقابت و خصامت دیرینه دارد و در برابر آن در همه جبهه ها ضعف دارد و از نداشتن عمق استراتژی یک رنج می برد؛ از موجودیت یک رژیم مخالف با خود در کابل هراس دارد و در پی آن است تا یک رژیم دست نشانده و ادار و متمایل به خود را به رهبری اسلامگرایان پشتون⁵ تبار تند رو و رادیکال (مانند

تا اندازه یی از استقلال عمل بیشتری برخوردار اند. به هر رو، در جمع طالبان آن ها را هم می توان از «طالبان خاکستری» به شمار آورد.

شایان یاد آوری است که ملا عمر، گلبدین حکمتیار و حقانی هر سه غلزایی هستند که از دیدگاه درونتباری در برابر حکومت درانی (پوپلزایی) می رزمند. حزب اسلامی بیشتر در مناطق شمال و شرق کشور نفوذ دارد و شمار رزمندگان آن را برخی از منابع بیش از 3000 جنگجو برآورد می کنند.

سوم - طالبان سفید:

در واقع، باشندگان بومی گستره مرزی هستند که بنا به دلایل مالی و تباری و هم بنا به دلایل باوری و یا هم از ترس زیر تاثیر طالبان هستند و ناگزیر هستند با گروه های رنگارنگ طالبان همکاری نمایند. روشن است طالبان سیاه و خاکستری در جلب پشتیبانی از این گروه و در صورت نیاز در سرباز گیری از جمع آن مشکلی ندارند. اندیشه مسلط بر این گروه این است که روزی امریکایی ها از این سرزمین خواهند رفت. مگر، پاکستان و طالبان جایی رفتنی نیستند. از این رو، به هیچ رو حاضر نیستند، از طالبان و پاکستانی ها رو گردان شوند. از دیدگاه باوری، این گروه گرویده و هم اندیش طالبان هستند و با آنان همدردی و همنوایی دارند.

این گروه پشتوانه مردمی، نیروهای ذخیره و پشت جبهه طالبان هستند. امریکایی ها و دولت افغانستان در پی آن هستند تا این گروه را با تطمیع و خرید و پخش پول های فراوان و دادن امتیازات رنگارنگ اقتصادی به سوی خود بکشانند. مگر، شانس اندکی برای پیروزی دارند.

مشکل اصلی در این است که طالبان با آن که بسیار پراکنده هستند و به ده ها گروه تقسیم می شوند، با آن هم به گونه شگفتی بر انگیزی در یک کانگلمیرات چونان یک کلیت بسیار هماهنگ مانند یک ماشین پیچیده بزرگ عمل می کنند که این هم یکی از رازهای سر به مهر جامعه گستره مرزی پشتون و کلاوه سر درگمی است که سر نخ آن را باید تنها در دستگاه آی. اس. آی پاکستان جستجو کرد.

⁵. پاکستان از حاکمیت یک دولت غیر پشتون در کابل نیز هراس دارد. چون چنین دولتی را پشتون ها نخواهند پذیرفت و

رژیم طالبان) در افغانستان داشته باشد، در غیر آن، با خطر فشار دو جانبه گاز انبری رو به رو خواهد بود که برای آن کشور بسیار پر مخاطره است.

در سده گذشته، موجودیت یک رژیم ناسیونالیست پشتون در کابل چه در دوره های ظاهر شاه و داوود خان و چه در حاکمیت حزب دمکراتیک خلق تا سرنگونی داکتر نجیب و روی کار آمدن مجاهدان همواره برای اسلام آباد خوشایند نبوده است. از این رو پیوسته کوشیده است در بازی با برگ پشتون از بنیاد گرای و تند روی اسلامی (به کمک محافل و حلقات عربی) سود جوید.

به هر رو، چنان چه دیده می شود در بازی بر سر افغانستان با دو برگ بازی می شود:

1- ناسیونالیسم تند رو پشتون

2- بنیادگرایی و تندروی اسلامی پشتون

در دو سوی میدان بازی، دو تیم صف کشیده اند:
تیم یکم:

1- یک ابر قدرت (در گذشته شوروی و حالا امریکا)

2- یک ابر قدرت منطقه یی (هند)

3- یک دولت ناسیونالیست تند رو پشتون در کابل که بر پاکستان ادعای ارضی دارد و خواهان تجزیه پاکستان (در واقع نابودی آن) و پیوستن دو سوم خاک آن به افغانستان (استان مرزی شمال باختری و منطقه قبایل و بلوچستان) در سیمای مساله «پشتونستان» است. در گذشته، دولت های ناسیونالیست افغانستان به یاری شوروی پیشین چنین نقشی را بازی می کردند و کنون دولت فعلی به یاری امریکا در چنین بازی یی درگیر است.

تیم دوم:

1- پاکستان با سازمان آی. اس. آی.، ارتش و تند

روان اسلامگرای این کشور اعم از احزابی چون جماعت اسلامی، جمعیت العلمای اسلامی و ده ها گروه وهابی و رادیکال شبه نظامی آن کشور

2- کشورها و محافل معین اسلامگرای عربی به ویژه

گروه های وهابی این کشورها

3- ایران و کشورهای آسیای میانه

نارضایتی پشتون ها از چنین دولتی، موجب تقویت ناسیونالیسم پشتون خواهد گردید که زمینه را برای نفوذ هند و روسیه در میان پشتون های هر دو سوی خط دیورند فراهم خواهد کرد که به سود پاکستان نیست.

4- یک ابر قدرت (در گذشته امریکا و کنون روسیه+ چین)

5- گروه های تند رو اسلامگرای پشتون افغانی- در گذشته نخست مجاهدان و سپس هم طالبان و کنون دیگر «طالبان نو»

هر چه است، پاکستان به هیچ رو در استحکام و پایداری یک دولت ناسیونالیست پشتون در کابل ذینفع نیست. از این رو، منافع پاکستان با منافع امریکا که کنون حامی اصلی دولت کابل است، 180 درجه با هم در تضاد قرار دارد.

مشکل اصلی در این است که پایه های یک دولت ناسیونالیست تند رو پشتون در کابل، لرزان بوده و پیوسته با خطر واژگونی و شکست و فروپاشی رو به رو است. دلایل این کار قرار زیر است:

1- چنین دولتی پیوسته با پاکستان که یک دولت بارها نیرومند تر از آن است و در پی بر اندازی آن می باشد، در کشاکش و دشمنی به سر می برد. چنین دولتی با توجه به سرشت خود، به محض آن که کمی سر پا ایستاده شود، به اندیشه مداخله در امور پاکستان و مطرح ساختن مساله «پشتونستان» می افتد که این کار واکنش تند پاکستان را در قبال دارد. چنین دولتی پیوسته با هند روابط تنگاتنگ و بسیار نزدیکی دارد. به ویژه در عرصه های اطلاعاتی و امنیتی که روشن است دشمنی پاکستان را در برابر خود بر می انگیزد.

2- روی کار آمدن و حاکمیت چنین دولتی، پیوسته مستلزم اشغال افغانستان از سوی یک ابر قدرت و حضور نظامی سنگین و دراز مدت آن ابر قدرت در کشور می باشد که با مخالفت سرسختانه ابر قدرت رقیب آن بر می خورد. در نتیجه، افغانستان را به کار زار کشاکش های خونین و میدان نبردهای استخباراتی بی پایان ابر قدرت ها مبدل می گرداند. روشن است با حضور یک ابر قدرت در افغانستان، دولت افغانستان ناگزیر خواهد بود تا پایگاه های نظامی خود را در اختیار آن ابر قدرت بگذارد که این کار ناقض تمامیت ارضی،

استقلال و نقش تاریخی کشور است و آن را با مخاطرات بسیاری رو به رو می گرداند. از سوی دیگر، روحیه سلحشوری، آزادمنشی و بیگانه ستیزی پشتون ها و دیگر باشندگان این مرز و بوم هر گونه حضور نیروهای بیگانه زیر هر نام و نشانی که باشد را بر نمی تابد و آن را چونان اشغال ارزیابی و در برابر آن نیروها و نیز دولت نشانده به نبرد رهایی بخش ملی می پردازند. با توجه به این که پیکار در برابر توده های میلیونی هیچ گاهی در دراز مدت برد نداشته است و ندارد، از این رو نیروهای اشغالگر محکوم به شکست محتمل هستند و دولت دست نشانده هم محکوم به واژگونی. از این، رو حاکمیت چنین دولتی در گرو دنباله رو بودن کشور و در رهن گذاشتن استقلال و آزادی آن است که به هیچ رو از سوی توده ها پذیرفته نمی شود.

3- چنین دولتی با مخالفت های آشکار و پنهان ایران- همسایه نیرومند باختری آن و نیز کشورهای همسایه شمالی آن رو به رو خواهد بود. یعنی به جزیره یی همانند است در میان دریای از کشورهای همسایه محاصم با شش هزار کیلومتر مرزهای شفاف. روشن است چنین دولتی توانمندی پاسداری از مرزهایش را ندارد. در نتیجه آسیب پذیر ترین دولت و کشور جهان است.

4- چنین دولتی از درون با مخالفت شدید نیروهای غیر پشتون که نزدیک به 65 درصد باشندگان کشور را می سازند یعنی با اکثریت باشندگان کشور رو به رو است. این مخالفت با گذشت هر روز و موازی با گرفتن و نیرومند شدن دولت ناسیونالیست تند رو پشتون در کشور بیشتر می شود و زمینه را برای تقویت ناسیونالیسم افراطی تاجیکی، هزاره یی، ازبیکی، ترکمنی و فراهم می کند که در سر انجام به از هم گسیختن وحدت ملی و دریده شدن شیرازه هستی کشور خواهد انجامید.

5- چنین دولتی زمینه تمویل از درون را ندارد. از این رو ناگزیر است پیوسته در وابستگی از بیرون به سر برد. تناقض اصلی در آن است که چون نزدیک به 65 درصد نفوس کشور در شمال و مناطق مرکزی بود و باش دارند، نزدیک به 60 درصد

صد زمین های زراعتی افغانستان در شمال است و تقریباً همه صنایع و بخش بزرگ معادن در شمال واقع گردیده است و بیشتر اقلام صادراتی از شمال به دست می آید، و این گونه، نقش پشتون ها در اقتصاد کشور بسیار کمرنگ می باشد، چنین امری تناقض جدی یی در عرصه سیاست داخلی افغانستان می باشد و با داعیه سیاسی و نظامی بلند پروازانه ناسیونالیست های تند رو پشتون هماهنگی و همخوانی ندارد و زمینه تمویل چنین رژیمی را در کابل محدود می گرداند.

6- راهبرد اصلی چنین رژیمی، به میان آوردن یک دولت نیرومند مرکزی در کابل است. به گونه یی که تجربه تاریخی نشان داده است، چنین چیزی با سرشت کشور افغانستان که مناسب ترین نظام برای آن با توجه به تنوع تباری، زبانی و آیینی آن نظام نامتمرکز است، منافات دارد و از همین رو هم تا کنون راهی به دهی نبرده است.

بزرگترین مشکل یک دولت نیرومند و متمرکز در افغانستان این است که زمینه تمویل هزینه های کمرشکن آن در درون کشور وجود ندارد و از همین رو، باید پیوسته دست نگر خارج باشد. با این هم، به محضی که کمک های خارجی (از سوی دولت استعمارگر) به هر دلیلی کاهش یابد، پایه های چنین دولتی آغاز به لرزش می نماید و هرگاه کمک خارجی قطع گردد، چنانی که واژگونی رژیم داکتر نجیب نشان داد، نابودی آن محتوم است.

7- با توجه به خطر نابودی چنین دولتی، پس از بیرون رفتن نیروهای خارجی، روشن است در اوضاع کنونی کشورهای حامی آن نمی توانند به ارتش آن اعتماد داشته باشند و آن را برای ایستادن روی پاهای خود مسلح نمایند. از این رو، فرو پاشی نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی آن در فردای بیرون رفتن نیروهای خارجی محتوم است. از این رو، هرگاه به هر دلیلی مداخلات و کمک های نظامی خارجی کاهش یابد و یا قطع گردد،

سرنگونی چنین دولتی محتوم خواهد بود. چنان چه در دوره داکتر نجیب الله دیده شد.⁶

چنان چه دیده می شود، یک دولت ناسیونالیست تند رو پشتون در کابل، در یک کشاکش پیوسته و دایمی با سه ضلع یک مثلث قرار دارد:

1- با یک قطب بزرگ سیاسی- نظامی جهان (در گذشته ناتو، کنون شانگهای)

2- با دو قدرت بزرگ منطقه یی- پاکستان و ایران و دیگر کشورهای اسلامی و عربی

3- با گروه ها و احزاب شمال و با تند روان اسلامگرای پشتون در درون کشور

این گونه شانس پیروزی چنین دولتی در دراز مدت تقریباً نزدیک به صفر است.

به هر رو، چنان چه دیده می شود و تجربه تاریخی نشان می دهد، مشکل افغانستان رهیافت نظامی ندارد و هرگاه فکر درست و بنیادی یی برای آن نشود، با توجه به این که با گذشت هر روز پیچیده تر و پیچیده تر می شود، ممکن است کار آن به جاهای بسیار باریکی تا مرز انفجار و تجزیه (هر چند هم موقت) بکشد.

برای بیرون رفت از این گرداب، و دور و تسلسل باطل، بایسته تا:

1- زیر چتر سازمان ملل کنفرانس بین المللی یی برگزار و طی آن استاتوس **بیطرفی** افغانستان اعاده شود. بیطرف ساختن افغانستان شاهکلید گشودن قفل زنگ زده مشکل افغانستان و گام نخست در راستای آوردن صلح و ثبات در کشور است.

2- رهیافت مشکل افغانستان در فارمات ناتو- شانگهای بررسی و ارزیابی گردد. ناتو به تنهایی توان حل مشکل افغانستان را ندارد.

⁶. البته، نباید از یاد برد که هر دولتی هم که از سوی شمالی ها روی کار بیاید، با خطر پیوسته واژگونی به دست پشتون های باشند پاکستان که پشتوانه نیرومند سیاسی- نظامی پشتون های مرزی افغانستان اند، رو به رو می باشد. از این رو، تنها گزینه خرد ورزانه و دادگرانه، تشکیل یک **دولت فراگیر ملی با مشارکت راستین همه اقوام و قبایل باشند افغانستان** می باشد.

3- پایان بخشیدن به کشاکش های افغانستان و پاکستان تنها با پایان بخشیدن مساله «خط دیورند» ممکن است. از این رو، حل این مساله از موضوعات تاخیر ناپذیر است. این موضوع را باید در یک کانتکست با مناسبات پیچیده هند و پاکستان بررسی کرد. از این رو، بایست جامعه جهانی در آشتی دادن هند و پاکستان با هم مساعی گسترده یی را به خرج دهد.

4- برای برقراری صلح و ثبات در افغانستان، برگزاری لویه جرگه اضطراری (به جای جرگه بیهوده صلح قبایل) برای **بازنگری ریشه یی در قانون اساسی**، زمینه سازی برای لغو نظام ناقص ریاستی کنونی که کاپی کورکورانه و ناقصی از سیستم امریکا است و جاگزین کردن **نظام مختلط ریاستی- صدراتی** (مانند دوره داکتر نجیب که بهترین الگو برای کشور می تواند باشد)، به جای آن؛ **انتخابی ساختن ارگان های محلی قدرت** در همه ترازها، تقسیم کشور به چند منطقه (زون) «اقتصادی- اجتماعی» و «نظامی- امنیتی» (مانند دوره داکتر نجیب) و زمینه سازی برای ایجاد یک دولت فراگیر ملی از نیازهای تاخیر ناپذیر می باشد.